

قلمرو و محدودیت های حکمیت در حل و فصل اختلافات در حقوق موضوعه ایران

یاسمن سعیدی^۱

عبدالرضا جمال زاده^۲

احمد باقری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۸

چکیده

حکمیت به عنوان یکی از مهمترین روش های غیرقضایی می باشد که بیشتر در متون فقهی از این لفظ استفاده می کنند. در حقوق موضوعه به آن داوری می گویند و به فنی اطلاق می شود که خارج از محیط پرتنش دادگستری و در محیطی دوستانه توأم با همکاری، با حضور شخص ثالث بی طرف صورت می گیرد، این شخص یا اشخاص ثالث را یا خود اصحاب بطور اختیاری و یا به صورت اجباری دادگاه برای آنها تعیین می کند، اما نکته قابل توجه در این است که رأی صادره توسط فرد ثالث برای طرفین لازم الاجرا است. همین دلیل موجب نزدیکی داوری به روش قضایی و دادگاهی شده است. قاعدتاً هر اختلاف مدنی را نمی توان به داوری ارجاع کرد هم چنین اختلافاتی که در عین حال با نظم عمومی و با اخلاق حسنه ارتباط دارند و هم چنین دعاوی که قانونگذار بطور صریح نام برده است مانند ورشکستگی، دعوای راجع به اصل نکاح، اصل طلاق و نسب را نمی توان به داوری ارجاع کرد که ما در این پژوهش بطور کامل به آن می پردازیم. هدف اصلی از نگارش این پژوهش، تحلیل قلمرو داوری در جهت شناسایی و تسریع برون رفت از اختلافات و هم چنین تثبیت حقوقی آن در میزان کاهش هزینه ها و مراجعات اصحاب دعوی به محاکم قضایی و اطلاع دادرسی می باشد. البته با مطالعه بر روی قلمرو داوری مشاهده گردید با توجه به مزایای بسیار روش های غیرقضایی اما کاستی ها و محدودیت های فراوانی نیز دارد که با تصویب قوانین جدید منطبق با قواعد و استانداردهای حقوقی و اصلاح قوانین فعلی شاید بتوان افق روشنی در جهت توسعه این نهاد نوید دهد.

واژگان کلیدی: حکمیت، حل و فصل اختلافات، حقوق موضوعه

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

^۲ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال (نویسنده مسئول)

^۳ عضو هیات علمی دانشگاه تهران

مقدمه

اختلاف و کشمکش از اولین پدیده ها و پیامدهای زندگی گروهی و جمعی انسانهاست، بطور معمول اصحاب دعوا برای رفع تنش و اختلافات خود به محاکم عمومی که اصلی ترین مرجع رسیدگی می باشد رجوع می کنند، سیستم دادگستری هر کشوری هم به عنوان بخشی از حاکمیت، وظیفه ی حفظ نظم عمومی و ثبات جامعه را بر عهده دارد، طبیعی است وقتی فردی برای احقاق حق خود به دادگستری رجوع می کند ولی در اثر اطاله دادرسی که همه ناشی از افزایش پرونده های ورودی محاکم عمومی است، به پیچیدگی ها و تشریفات خاص، هزینه های بالای دادرسی و... برمیخورد، وقتی به نتیجه دلخواه خود نمی رسد از آن دل سرد و بی اعتماد می شود در نتیجه نارضایتی عموم و تضعیف قدرت دادگستری را در پی دارد، ولی همیشه رجوع به مراجع قضایی تنها مرجع رسیدگی نیست، بلکه شیوه های غیرقضایی، جایگزین بسیار مفیدی برای آنهاست که اختصاراً «ADR» (Alternative Dispute Resolution) نامیده و به روشهایی اطلاق میشود که خارج از محیط پرتنش قضایی و توسط فرد یا افراد متخصص که معمولاً توسط خود اصحاب مناقشه انتخاب شده و تمام دقت خود را در نهایت بی طرفی بکار می گیرند تا روند حل اختلاف میان طرفین را سرعت ببخشند و دیگر از موانع و پیچ و خم های موجود در محاکم دولتی خبری نیست البته از مزایای بارز دیگر این روش میتوان به غیرتشریفاتی، سرعت و دقت در رسیدگی، انعطاف پذیری و محرمانگی و هم چنین کم هزینه بودن اشاره کرد، که میتواند روش نوینی در جهت توسعه ی عدالت ترمیمی باشد چراکه استفاده از روش های غیرقضایی حل اختلاف و بکارگیری داور و میانجی، کدخدا منشی،... حتی پیش از شکل گیری دولت و سیستم قضایی امری معمول بوده و سابقه و قدمت دیرینه تری نسبت به روش قضایی فصل نزاع دارد. قانونگذار جمهوری اسلامی ایران نیز از این سابقه بی بهره نمانده و در قوانین موضوعه ایران پیش بینی هایی در این خصوص انجام داده است که ما در این پژوهش ضمن تشریح مفاهیم حکمیت به قلمرو و محدودیت های آن در ابواب مختلف نیز می پردازیم.

۱- مفاهیم حکمیت

۱-۱ مفهوم لغوی حکمیت

به نظر می رسد که دو واژه حکمیت و داوری مترادف باشد، حکم در لغتنامه دهخدا به معانی داور، حکم کننده، حاکم، قاضی، میانجی بیان شده (دهخدا، ۱۳۷۳، ۷۵۵) و در مورد حکمیت، آن را مصدر جعلی دانسته و به میانجیگری در ترافع و داوری معنا می کند (دهخدا، ۱۳۷۳، ۷۴۹) در همین لغت نامه کلمه داور را به میانجی، دادرس، حاکم شرع یا عرف و در این مورد می گوید: «داور در اصل داور بوده به معانی صاحب

داد و به علت تخفیف، دال دوم را حذف کردند به هر حال معنای میانجیگری و داوری از مناسب ترین معانی برای کلمه حکمیت است. در قرآن کریم نیز مشتقات زیادی از ماده حکم بکار رفته است که از آن می توان به حَکَم، حاکم، حکمت، حُکْم و ... (به عنوان مثال در آیه ۵۵ سوره آل عمران، آیه های ۵۵-۵۸-۱۰۸ سوره نساء، آیه ۱۵۴ سوره صافات) اشاره کرد.

۱-۲ مفهوم اصطلاحی حکمیت

معنای اصطلاحی حکمیت به معنای لغوی آن نزدیک است، التحکیم در اصطلاح: هرگاه دو طرف خصمه کسی را به عنوان داور بین خود معرفی کنند تا در میان آنها قضاوت نمایند (موسوعه فقهی کویته، بی تا، ۱۷۷/۹) زمخشری در تفسیر حَکَم می گوید: یعنی کسی که به عنوان داور انتخاب می شود باید مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و منطق نافذ بوده باشد، پسندیده و شایسته برای داوری عادلانه و اصلاح باشد (زمخشری محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، ۵۰۸/۱)

۱-۳ مفهوم فقهی حکمیت

حکمیت در منابع فقهی تحت عنوان «قاضی تحکیم» شناخته شده است، فقهای سلف با وجود آنکه به مشروعیت حکمیت تصریح نموده اند، اما تعریف خاصی از آن ارائه نکرده اند، که ما به برخی از این تعاریف می پردازیم: «اذا ترفع نفسان الی الرجل من الرعیه فرضیا به حکما بینهما و سألها ان یحکم لهما بینهما جاز» (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۶۵/۸) جایز است دو نفر مرافعه ای را نزد فردی برده و به داوری وی رضایت دهند و از او بخواهند که میان آنها حکم کند. محقق نیز در کتاب شرائع می فرماید: «اگر دو طرف دعوی به شخص واحدی جهت حل خصومت تراضی نمایند حکم او الزام آور است» (محقق حلی، بی تا، ۲۶۷) شهید ثانی همین تعبیر را داشته و بر منصوب نبودن از جانب امام علی (ع) تأکید می نماید (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۱۱/۲) و بسیاری از فقهای معاصر بر این عقیده هستند که «هو شخص او اشخاص یتراضی به او بهم طرفا النزاع، ان یترافعا عنده او عندهم و ان یقبلا قوله او قولهم و یعملا بذلک» (موسوی اردبیلی، ۱۴۰۸ق، ۱۰۷-۱۰۸) قاضی تحکیم شخص یا اشخاصی هستند که دو طرف دعوا رضایت می دهند تا اختلاف خود را نزد وی مطرح کنند و رأی وی را در خصوص موضوع اختلاف بپذیرند و به آن عمل کنند، یا بیان داشته شده «قضات تحکیم، چنانکه از عبارات فقها مستفاد میشود کسانی هستند که با وجود قضات منصوب بر حسب تقاضای طرفین دعوی می توانند حکمیت نموده و فصل خصومت نمایند» (سنگلجی ۱۳۴۴ش، ۳۶-۳۷)

۱-۴ مفهوم حقوقی حکمیت

اشاره کردیم که واژه حکمیت در فقه با عنوان قاضی تحکیم و در حقوق با عنوان داوری بکار می رود ولی در قوانین موضوعه نیز مانند منابع فقهی تعریفی جامع از داوری به عمل نیامده است و

نویسندگان حقوقی در کتاب هایشان هر یک تعاریف مختلفی را با توجه به قانونگذاری ارائه داده اند، برخی داوری را به فصل خصومت و رفع اختلافات توسط شخص دیگری غیر از قاضی منصوب و بدون رعایت تشریفات رسمی رسیدگی به دعاوی تعریف کرده اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸، ۶۶۸/۲) و برخی دیگری نویسنده: «داوری عبارت است از شیوه ای که با استفاده از آن دو یا چند شخص حل مسئله ای را که در آن ذینفع هستند به یک یا چند شخص دیگر (داور یا داوران) می سپارند که اختیارشان (حل قضیه) ناشی از یک قرارداد خصوصی است و بر اساس این قرارداد تصمیم گیری می کنند، بدون آنکه برای انجام این وظیفه از جانب دولت به آنها تفویض اختیار شده باشد» (رنه داوید، ۱۹۹۸م، ۲۰)

۲- حوزه فعالیت قاضی تحکیم

در اینکه آیا حکمیت در تمام امور و احکام جایز است یا آنکه جواز حکمیت صرفاً در منازعات مالی و امثال آن می باشد ولی در حدود و قصاص و تعزیرات جایز نیست؟ اختلاف نظر وجود دارد.

عده ای از فقهای شیعه به استناد عموم ادله قضا و اینکه وجهی برای منع قاضی تحکیم در برخی احکام وجود ندارد، زیرا هرگاه وی واجد شرایط قضا باشد که باید چنین باشد، پس حکمش در همه احکام نافذ است رأی به نفوذ حکم در همه امور داده اند (معرفت، ۱۴۲۹ق، ۲۵۸) و در مقابل آنان عده ای دیگر با توجه به ویژگی ها و اهمیتی که مسائل کیفری دارند بدان لحاظ که پای نفس و جان افراد در آن مطرح است دادرسی در اینگونه موارد را جایز ندانسته و حکم به مغایزاتی که مربوط به این امور می شود را منحصر به قاضی منصوب می دانند. این نظریه از آن جهت که رسیدگی به جرایم و اعمال مجازات ها مربوط به اعمال حاکمیت دولت می شود و قابل واگذاری نیست تقویت می شود مشابه همین دو نظر در میان فقهای جنبی نیز وجود دارد و دیگر مکاتب اهل سنت تحکیم در عقوبات را جایز نمی دانند (نووی، بی تا، ۴۸۵/۱۱) (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۶۰۲/۲)

البته بعضی از فقها معتقدند که در زمان حکم جور باید به قاضی تحکیم مراجعه کرد اما در هر صورت به نظر می رسد که با وجود تشکیلات قضایی و قضاوت رسمی در زمان حکومت ولایت مطلقه فقیه تحکیم جایز است و عملاً شیعیان در حال حاضر در دعاوی مالی و برخی مسائل دیگر نظیر نکاح و غیره به همین شیوه حل و فصل می نمایند. (نجفی ۱۴۰۴، ۲۸/۴۰)

۳- قلمرو و محدودیت های داوری در حقوق موضوعه ایران

به عنوان اصل کلی می توان گفتیم که هر رابطه ی حقوقی قابلیت حکمیت و داوری را خواهد داشت. البته استثنائاتی نیز وجود دارد که آنها نیز می باید مورد بررسی قرار گیرد، هرچند این باور کلی وجود دارد که داوری روشی جایگزین برای حل اختلاف می باشد ولی همگان و در تمامی نظام های حقوقی نظر دارند که همه اختلافات مدنی را نمی توان نزد داوران خاتمه داد. در ماده ۴۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی

آمده: «کلیه اشخاصی که اهلیت اقامه دعوی دارند می توانند با تراضی یکدیگر منازعه و اختلاف خود را به داوری یک یا چند نفر ارجاع دهند.» مشابه همین ماده در قانون داوری تجاری بین المللی تکرار شده است (بند ۲ ماده ۲ داوری تجاری بین المللی ایران) قانونگذاران اغلب نظام های حقوقی برای اموری که قابل ارجاع به داوری نیستند ضابطه تعیین کرده اند و این ضابطه در بعضی از نظام های حقوقی قابل مصالحه بودن دعوی است (کاتوزیان، ۱۳۷۳ق، ۶۶) که با عبارات مختلف و با معانی مشابه در قوانین ذکر شده است. همانطور که می دانیم دعاوی عموماً قابل مصالحه و قابل گذشت هستند. ولی هر قاعده ای استثناپذیر است. طبع برخی از دعاوی مصالحه نمی پذیرد و بعضی دیگر از دعاوی گذشت پذیر نیست. دعاوی مالی در اغلب موارد قابل گذشت و مصالحه می باشد، اما دعاوی مربوط به امور حسبی از این نوع دعاوی نیستند اگر شخصی در دادگاه مدعی حجر دیگری شود یا اگر با ادعای قرابت دعوی اعتراض به وراثت را مطرح نماید آیا می توان با طرف دعوی مصالحه نماید؟ حکم صریحی در مقررات در این موارد دیده نمی شود، اما با توجه به قانون امور حسبی که تعیین کرده دادگاه ها باید نسبت به آن امور اقدام کنند و تصمیم اتخاذ نمایند. بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد (ماده یک قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹/۴/۲). بنابراین هدف اصلی مقنن رسیدن به حقیقت است نه فصل خصومت زیرا در امور حسبی بعضاً خصومتی وجود ندارد در نتیجه می توان گفت بحث در مورد قلمرو داوری و یافتن ضابطه مربوطه دارای اهمیت می باشد که مباحث آتی به آن می پردازیم.

۳-۱ در موضوعات کیفری

هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می شود (ماده ۲ قانون مجازات اسلامی) جرائم هر چند از نظر طبقه بندی جزء جرائم قابل گذشت نیز باشند باز به نوعی جنبه عمومی خواهند داشت. به عبارت دیگر وقتی جرمی اتفاق می افتد غیر از شخص یا اشخاصی که مستقیماً قربانی جرم هستند، جامعه نیز متضرر و وجدان عمومی جریمه دار می گردد و نظم عمومی مخدوش می شود. به همین جهت در امور کیفری، قانونگذار سیاست کشف واقع و حقیقت را در پیش گرفته است. (نوربها، ۱۳۶۹ش، ۳۶) و در کنار آن به موضوع پیشگیری از وقوع جرم نیز عنایت ویژه داشته، به این معنی که هدف نهایی دولت این است که با اتخاذ سیاست های جزایی مانع ارتکاب جرم شود و چنانچه جرمی اتفاق افتاد، مرتکب را شناسایی و مجازات کند و در مجازات کردن مرتکب این هدف را دنبال می کند که مجرم را درمان و جرم را از بین ببرد و لازمه اجرای سیاست مذکور به شرح زیر قابل بررسی است. چنانچه جرمی واقع شد، سعی می شود که حقیقت کشف و مرتکب شناسایی شود و کشف حقیقت و واقعیت نیز روش هایی دارد که جنبه علمی و تجربی دارد و نمی توان در آن اعمال سلیقه شخصی

نمود. مجرم باید با مجازاتی در خور و متناسب با هدف مذکور مواجه گردد تا ضمن تنبیه از تکرار جرم نیز ممانعت گردد. (آقائی نیا، ۱۳۸۳ش، ۱۸) با شناسایی علل وقوع بزه زمینه های ارتکاب آن از بین برده تا از این نظر نیز جامعه در روندی رو به رشد قرار گیرد. (نور بها، ۱۳۶۹ش، ۳۸) در خصوص داوری و موضوعات کیفری ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی ما را به نوعی با محدودیت مواجه می سازد هرچند منع صریحی بر عدم قابلیت ارجاع به داوری را ندارند اما نمی توان کشف حقیقت و مجازات مرتکب را به داور سپرد، زیرا داور اختیاری ندارد. ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی چنین اشعار می دارد: «هرگاه ضمن رسیدگی مسائلی کشف شود که مربوط به وقوع جرمی باشد و در رأی داور موثر بوده و تفکیک جهات مدنی از جزایی ممکن نباشد و هم چنین در صورتی که دعوا مربوط به نکاح یا طلاق یا نسب بوده و رفع اختلاف در امری که رجوع به داوری شده متوقف بر رسیدگی به اصل نکاح یا طلاق یا نسب باشد. رسیدگی داوران تا صدور حکم نهایی از دادگاه صلاحیتدار نسبت به امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب متوقف می گردد» به خوبی از ماده مذکور می توان استنباط نمود که ظاهراً مقنن غیرقابل ارجاع بودن مسائل کیفری را به داوری مسلم و غیرقابل تشکیک دانسته است. در موضوعات کیفری دو جنبه می یابد مورد توجه قرار گیرد، جنبه عمومی جرم و جنبه خصوصی آن که اولی مستوجب کیفر است و در دومی جبران ضرر و زیان شاکی خصوصی مورد توجه قرار می گیرد (گلدوزیان، ۱۳۶۸ش، ۴۶) آنچه که با نظم عمومی مربوط می شود، جنبه داخلی و عمومی جرم است که همانطور که بیان گردید قابلیت ارجاع به داوری را ندارند اما جنبه خصوصی جرم که همان دعوای مدنی ناشی از جرم است از حیث قابلیت ارجاع به داوری ممنوعیتی ندارد و مانند هر دعوای مدنی دیگر می توان در مورد آن قرارداد داوری منعقد نمود و حتی شاید حل و فصل این جنبه با داوری به مصلحت نزدیکتر هم باشد زیرا در اغلب دعاوی مدنی ناشی از جرم رسیدن به قدر متقین آسان نیست. (علی آبادی، ۱۳۵۴ش، ۵۳/۱) بسیاری از دعاوی مدنی ناشی از جرم خارج از دادگاه با روشی شبیه به سازش و داوری شفاهی فیصله پیدا می کنند و معمولاً در چنین مواردی است که شاکی خصوصی به دادگاه اعلام می کند که از شکایت خود گذشت کرده است و به تجربه ثابت شده که در بسیاری از گذشت هایی که در موضوعات کیفری به دادگاه ها اعلام میشود یک داوری خصوصی و شفاهی وجود دارد که با سازش همراه است (گلدوزیان، ۱۳۶۸ش، ۵۶)

در دعاوی که از حساسیت بالایی برخوردار است، چون تحت قلمرو داوری قرار نمیگیرد، قانونگذار پیش بینی در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ انجام داده تا روند حل اختلاف به جای داوری به واسطه ی میانجیگری صورت گیرد.

۲-۳ در موضوعات مربوط به نظم عمومی و اخلاق حسنه

در ارتباط با اخلاق حسنه باید گفت که قانوناً قراردادهای مغایر با اخلاق حسنه باطل هستند (ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۶۵۴ قانون مدنی) در نتیجه دعاوی مربوط به اینگونه قراردادها را نیز دادگاه ها نمی توانند استماع نمایند. اگر قراردادی برای تهیه یک فیلم مبتذل منعقد شود این قرارداد قانوناً باطل است و دعاوی مربوط به آن نیز در دادگاه ها قابلیت استماع ندارد و همینطور چنین دعوی را به علت مخالفت با اخلاق حسنه نمی توان به داوری هم ارجاع نمود چنین قراردادهایی به لحاظ جهت نامشروع فاقد اعتبار است. ماده ۶۵۴ قانون مدنی قمار و گرو بندی را باطل اعلام و دعاوی مربوط به آن را فاقد قابلیت طرح در دادگاه ها می داند. بنابراین آنها را نیز نمی توان به داوری ارجاع نمود. ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی چینی مقرر میدارد: «عقود و قراردادهایی که محل نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرعی باشد در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست» از این ماده چنین استنباط می شود که قانونگذار اخلاقی را حسنه می داند که مشروع باشد و از دید او خلاف اخلاق حسنه به معنای خلاف شرع است (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ش ۱۰/۴۳۶) در حالی که برای این منظور کافی بود عبارت (اخلاق حسنه) را حذف کند و به جای آن عبارت (مغایر شرع) بگذارد به هر حال به نظر می رسد قانونگذار برای اخلاق حسنه ضابطه تعیین نموده است که این ضابطه موازین شرع است و بدیهی است که منظور از شرع، شرعیت اسلام و به ویژه مذهب تشیع است که هم مذهب رسمی و هم مذهب اکثر مردم کشور است که قهراً منبع اصلی اخلاق حسنه محسوب می شود. (الماسی، ۱۳۸۲، ش ۱) می توان اخلاق حسنه را چهره خاصی از نظم عمومی دانست و این مفهوم آن چنان با نظر عموم ارتباط دارد که نمی توان آن دو را در برابر هم مستقل شمرده بین اخلاق حسنه و نظم عمومی رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد «افزودن اخلاق حسنه بر موانع نفوذ عقد این اثر مهم را دارد که به قاضی اجازه می دهد که برای اخلاقی کردن قراردادها پا را از متون قوانین فراتر نهد» (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ش ۱/۱۰۸) در نهایت اینکه همانطور که گفتیم دعاوی مغایر اخلاق حسنه قابلیت ارجاع به داوری نخواهد داشت. اما در مورد نظم عمومی در حقوق داخلی آن را قواعد و سازمان هایی می داند که غرض از وضع و ایجاد آن حفظ منابع عمومی، تامین حسن جریان امور عمومی و حفظ خانواده است و اراده فرد نمی تواند آنها را نقض نماید. نظم عمومی قواعدی است که طرفین دعوی نمی توانند از آنها تخطی نمایند. نظم عمومی در حقوق بین الملل خصوصی نیز به طور غیر مستقیم با نظم عمومی در حقوق داخلی وابسته است به این ترتیب که قاضی یا داور با معیار های حقوق داخلی است که از اجرای قانون خارجی به علت مغایرت با نظم عمومی امتناع میکند. (الماسی، ۱۳۷۵، ش ۳/۱۲۹)

۳-۳ در دعاوی ثبتی

باتوجه به اینکه مقررات مربوط به ثبت اسناد و املاک عمدتاً از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی هستند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۶، ش ۲/۵۶) قابل داوری بودن دعاوی مربوط به اعتبار اسناد رسمی قابل

تامل است. در قانون آ.د.م. نصی در مورد ممنوعیت ارجاع اینگونه دعاوی به داوری وجود ندارد ولی یکی از موارد بطلان رأی داور مغایرت رأی با مفاد سند رسمی ذکر شده است. بند ۵ ماده ۴۸۹ قانون آ.د.م در مورد یکی از موارد بطلان رأی داور مقرر میدارد: «رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوی در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و دارای اعتبار قانونی است، مخالف باشد» حکم قانون در مورد فوق شامل مغایرت رأی داور با آنچه که در دفتر املاک ثبت شده و مغایر با سند رسمی است که بین اصحاب دعوی تنظیم شده است در تمام موارد دعوایی که مغایر با مفاد سند رسمی باشد قابلیت استماع ندارد مگر اینکه اعتبار خود سند موضوع دعوی باشد. ماده ۷۰ قانون ثبت اسناد مقرر می دارد: «سندی که مطابق قوانین به روبرت رسیده و تمام محتویات و امضاهای مندرج در آن معتبر خواهد بود مگر اینکه معیوبیت آن سند ثابت شود...» و در ماده ۷۳ همان قانون مقرر شده: «قضات و مامورین دیگر دولتی که از اعتبار دادن به اسناد ثبت شده استنکاف نمایند در محکمه انتظامی یا اداری تعقیب می شود و در صورتی که این تقصیر قضات یا مامورین بدون جهت قانونی باشد به همین جهت ضرر مسلم نسبت به صاحبان اسناد رسمی متوجه شود محکمه انتظامی یا اداری، علاوه بر مجازات اداری آن هارا به جبران خسارت وارده نیز محکوم خواهد نمود» نسبت به استاد رسمی، معمولاً دعوی بطلان سند مطرح می شود، دعوی بطلان سند از دو جهت ممکن است قابل طرح باشد. دعوی گاهی از جهت شکل سند است و گاهی از جهت ماهوی. (همان، ۵۴/۲) در دعوی بطلان سند از جهت شکلی خواهان مدعی می شود که شرایط قانونی برای تنظیم سند مورد ادعا رعایت نشده است.

در اینکه دعوی بطلان سند رسمی قابل ارجاع داوری است یا خیر تردید وجود دارد از طرفی اصل بر قابل داوری بودن دعوی است و بند ۵ ماده ۴۸۹ قانون آ.د.م که مقرر میدارد از موارد بطلان رأی داور «رأی داور اینست که با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوی در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و دارای اعتبار قانونی است، مخالف باشد» دلالت بر منع ارجاع دعوی بطلان سند به داوری نمی کند. از طرف دیگر مقررات مربوط به اعتبار اسناد رسمی از مقررات امری و مربوط به نظم عمومی هستند. بنابراین دعوی بطلان سند به هر شکل که مطرح می شود با توجه به ارتباط آن با نظم عمومی قابلیت ارجاع به داوری ندارد.

۳-۴ در دعوی ورشکستگی

ماده ۴۹۶ قانون آ.د.م بعضی از دعاوی را قابل ارجاع به داوری نیست را بیان داشته است. این ماده مقرر می دارد: «دعوی زیر قابل ارجاع به داوری نیست: ۱- دعوی ورشکستگی ۲- دعوی راجع به اصل نکاح، فسخ آن، طلاق و نسب...» ورشکستگی در ماده ۴۱۲ قانون تجارت چنین تعریف شده است: «ورشکستگی تاجر یا شرکت تجاری در نتیجه توقف از تأدیه وجوهی که بر عهده اوست حاصل می شود...» به علت اهمیت

نقشی که بازرگانی و شرکت های بازرگانی در اقتصاد ایفاء می کنند. ورشکستگی بازرگانان و شرکت های بازرگانی دارای اهمیت خاصی است و قانونگذار با وضع قوانین امری در این قضیه دخالت کرده است. در این مورد استدلال شده که «چون ورشکستگی تاجر ممکن است موجب ورشکستگی دیگر بازرگانان و بستنکاران شده و موجب رکود بازار شود. قانونگذار برای آن جنبه عمومی قائل شده است» (صدر زاده، ۱۳۶۲، ش ۳۸/۳) در واقع مقررات ورشکستگی با نظم عمومی اقتصادی ارتباط پیدا می کند (ستوده تهرانی، ۱۳۷۵، ش ۲۲/۴) صدور حکم ورشکستگی اثراتی دارد که شعاع آن بیش از اصحاب دعوی را در بر می گیرد و قرار دادن آن تحت حکومت خصوصی اشخاص خلاف مصلحت اجتماعی است (مدنی، ۱۳۷۲، ش ۶۷۰/۲) در مقررات داوری بعضی از کشورها نیز به غیر قابل داوری بودن ورشکستگی و انحلال شرکت ها تصریح شده است (کلانتریان، ۱۳۸۳، ش ۶۶) داوری اختلافات در روابط تجاری بین المللی اعم از خرید و فروش کالا و خدمات حمل و نقل، بیمه، امور مالی، خدمات مشاوره ای، سرمایه گذاری، همکاری های فنی، نمایندگی، حق العمل کاری، پیمانکاری، فعالیت های مشابه مطابق مقررات این قانون صورت خواهد گرفت» هم چنین از نقطه نظر قانون تجارت، برخی اشخاص نیز در حکم تاجر هستند مانند شرکای شرکت های تضامنی و شرکا ضامن در شرکت های مختلط سهامی یا شرکا شرکت های موضوع ماده ۲۲۰ قانون تجارت که مطابق این قانون ثبت نشده اند ولی بعضی از این معاملات مشترک است، مثلاً خرید یا تحصیل هر نوع مال منقول به قصد فروش یا اجاره اعم از اینکه تصرفاتی در آن شده یا نشده باشد کاری است که هم تاجر انجام می دهند و هم کسبه ی جز با این حال، ضوابطی اندیشیده شده که می توان تاجر را از کسبه جز تشخیص داده طبق ماده ۱۶ قانون تجارت، بازرگانان باید در دفتر ثبت تجاری ثبت نام کنند. هم چنین شخصی که نام او در دفتر ثبت تجاری به ثبت رسیده یا دارای کارت بازرگانی معتبر و یا پروانه کسب باشد تاجر محسوب می شود (صفری، ۱۳۷۶، ش ۵۷/۱)

۳-۵ در دعاوی خانوادگی (نکاح و طلاق و ...)

دعاوی مربوط به اصل نکاح، فسخ نکاح و نسب قابلیت ارجاع به داوری ندارند. با توجه به طبیعت دعاوی مذکور، می توان چنین نتیجه گرفت که مصلحت مورد نظر قانونگذار در این دعاوی نظم عمومی بوده است. (صدر زاده، ۱۳۶۲، ش ۲۱۳) زیرا این دعاوی مربوط به مسائل خانواده هستند و دعوی نسب نیز مربوط به احوال شخصیه است که مقررات مربوط به آن امری است و قانونگذار برای حفظ نظم عمومی نسبت به آنها حساس است (الماسی، ۱۳۷۰، ش ۱۰۲) علاوه بر آن طبیعت این دعاوی نیز به گونه ای است که در آنها کشف حقیقت بیشتر از فصل خصومت اهمیت دارد و چنین دعاوی را نمی توان به قضاوت داور محول نمود که خارج از اصول وقواعد آیین دادرسی مدنی حل کند. مثلاً وقتی که زن و مردی در اینکه

بین آنان رابطه نکاح وجود دارد یا خیر، اختلاف دارند یا وقتی بین زن و شوهری اختلاف پدید آید که نکاح بین آنان فسخ شده است، مسئله نظم عمومی در میان است. در هر دو نمونه مذکور هدف اصلی از رسیدگی فصل خصومت نیست بلکه کشف حقیقت است. کما اینکه گذشت طرفین نیز مشکل را حل نمی کنند و علی الاصول دادگاه نمی تواند چنین اختلافی را با صلح خاتمه دهد زیرا در این نوع اختلافات کشف حقیقت بسیار حائز اهمیت است. بدیهی است اگر بین زن و مردی در حقیقت علقه زوجیت نباشد ارتباط آنان و فرزند حاصل از این ارتباط غیر مشروع خواهد بود و چنین مسئله ای سازش پذیر نیست و قابلیت اجرا به داور را ندارد. اهمیت این موضوع در کشور ما از طرفی، مربوط به حکم صریح شرعی در مورد ارجاع دعوی طلاق به داوری است (محقق داماد، ۱۳۶۸ش، ۵۵۲/۱) و از طرف دیگر مربوط به حکم صریح بند دو ماده ۴۹۶ قانون آ.د.م در مورد ممنوعیت ارجاع دعوی راجع به اصل طلاق به داوری است. ماده واحده قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر می دارد: «از تاریخ تصویب این قانون زوج هایی که قصد طلاق و جدایی از یک دیگر را دارند بایستی جهت رسیدگی به اختلاف به دادگاه مدنی خاص مراجعه و اقامه دعوی نمایند، چنانچه اختلاف فی مابین از طریق دادگاه و حکمین از دو طرف که برگزیده ی دادگاه اند، آنطور که قرآن کریم فرموده است حل و فصل نگردید دادگاه با صدور گواهی عدم امکان سازش آنان را به دفاتر رسمی طلاق خواهد فرستاد دفاتر رسمی طلاق حق ثبت طلاق هایی را که گواهی عدم امکان سازش برای آن ها صادر نشده است ندارند» ماده واحده اصلاح مقررات مربوط به طلاق که داوری را در آن اجباری اعلام کرده است شامل موردی است که رابطه ی مورد اختلاف نیست و هنوز طلاق واقع نشده و موضوع دعوا قطع این رابطه است. در این دعوا اگر متقاضی طلاق، مرد باشد این تقاضا در واقع به معنی کسب اجازه از دادگاه برای طلاق زن است. زیرا طلاق قانوناً، از حقوق مرد است و مرد برای طلاق دادن زن خود نیاز به اثبات چیزی ندارد (ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی). از این نوع داوری به عنوان یک محکمه خانوادگی نام برده شده است که حرمت خانواده حفظ می شود و مسائل خصوصی موجود بین زن و شوهر بر ملا نمی گردد (کاتوزیان، ۱۳۷۱ش، ۳۴۱/۱) حکم طلاق بعد از اظهار نظر داوران و حصول اطمینان از عدم اثبات سازش صادر می شود و طلاق بعد از قطعیت حکم واقع می شود. در حقیقت در دعوی طلاق که زن یا شوهر از دادگاه درخواست صدور حکم طلاق یا اذن در طلاق می کنند. اختلاف طرفین در خصوص استحقاق گرفتن چنین حکمی است (همان، ۳۴۲). در خصوص دعوی دیگر مانند نسب و فسخ نکاح نیز همین مباحث وجود دارد لذا قانونگذار چنین دعوی را نیز غیر قابل ارجاع به داوری اعلام نموده است.

۳-۶ در طرفیت بیگانگان

آنچه در اینجا به آن خواهیم پرداخت محدودیت های قانونی در خصوص دعاوی است که طرف آن تبعه بیگانه باشد. اصل ۱۳۹ قانون اساسی و مواد ۴۵۶ و ۴۵۷ قانون ادم در مورد قراردادهای داوری با طرفیت اتباع خارجه محدودیت ایجاد نموده است. آنچه ابتدا باید به آن پرداخت مفهوم طرفیت در دعوی است و در مرحله بعدی مفهوم تبعه بیگانه و اصل موضوع می باید مورد بررسی قرار گیرد. هر شخصی که خواننده دعوی قرار میگیرد مسلماً با خواهان طرفیت دارد ولی این یکی از مصادیق طرفیت و اولین گام آن است وقتی دعوایی اقامه می شود خواهان وارد مبارزه ای با طرف مقابل می گردد که موضوع آن حق است، مبارزه ای که اختیار آغاز آن با خواهان است ولی اختیار پایان دادن به آن همیشه با خواهان نیست. در دعوی مدنی وضعیت چنین است طرفین دعوی قبل از درگیری وضعیتی متوازن دارند و درگیری عملی آنان با دفاع طرف مقابل آغاز می شود قبل از دفاع خواننده، خواهان اختیار دارد که دادخواست یا دعوا را با حفظ توازن مسترد نماید لیکن پس از دفاع خواننده اختیار پایان دادن به دعوی از خواهان سلب می شود زیرا خواننده نیز ممکن است به اندازه ی خواهان در اعلام نتیجه ی دادرسی ذینفع باشد به همین جهت است که اگر خواهان قصد داشته باشد، با حفظ وضعیت متوازن قبلی، دعوی را پایان دهد ناچار است موافقت طرف دعوی را جلب کند، وگرنه باید از دعوی به کلی صرف نظر نماید و این در حکم قبول شکست است. (بند ج ماده ۱۰۷ قانون آ.د.م.) با این ترتیب ملاحظه می شود که خواهان دعوا طرح می کند چنین ممکن است در جریان دادرسی شخص ثالث وارد شود و یا شخص ثالث جلب گردد و هر دو شخص مذکور هم به همان اندازه طرف های اصل برای خود در دعوی حق قائل باشند با این ترتیب قضیه پیچیده تر شود. در نتیجه می توان گفت که در یک دعوی مدنی در صورتی که خواننده مبادرت به دفاع ماهوی کرده باشد، هر یک از طرفین دعوا با دیگری طرفیت دارد، در این راستا لازم است با مفهوم تبعه بیگانه آشنا شویم؛ هر چند مفهوم تبعه بیگانه بسیار بدیهی به نظر می رسد ولی با توجه به اختلافاتی که در نظام های مختلف حقوقی وجود دارد بررسی تعریف آن در این خصوص ضروری به نظر می رسد بند یک ماده ۹۷۶ قانون مدنی در این خصوص ضابطه ای را اراده کرده است بر اساس این ضابطه کسانی که تابعیت بیگانه آنان مورد قبول دولت ایران باشد تبعه بیگانه محسوب می شود. این ماده چنین بیان میدارد: «تابعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارک تابعیت آنان مورد اعتراض دولت ایران نباشد» پس اگر کسی بنا بر تعریف قانون ایران خارجی شناخته شود مشمول محدودیتی است که قانون ایران برای انعقاد قرارداد داوری مقرر کرده است، که این محدودیت در دو مورد می باشد که می باید مورد بررسی قرار گیرد (شمس، ۱۳۸۱، ش ۳۴۲/۱) همانطور که گفتیم اتباع بیگانه در رابطه با داوری محدودیت هایی دارند اولین آن مربوط به ارجاع دعوا به داوری است. ماده ۴۵۷ قانون آ.د.م. و همینطور اصل ۱۳۹ قانون ا. بر همین موضوع تاکید دارد. هم اکنون با وجود قانون داوری تجاری بین المللی ایران

که در مورد ارجاع دعاوی بین المللی به داوری حاکم است قرارداد داوری که یک طرف آن خارجی باشد مشمول این قانون خواهد بود و اگر احیاناً در رابط داخلی چنین قراردادی پیش آید مربوط به گذشته و یا موضوعات غیر تجاری است (جنیدی، ۱۳۷۸، ش ۱/۱۸) با این وضع قانون گذار دو سال بعد از تصویب قانون داوری تجاری بین المللی، بصورت مطلق ماده ۴۵۷ قانون آ.د.م را هم تصویب نموده است. بخش دوم اصل ۱۳۹ قانون اساسی و ماده ۴۵۷ قانون آ.د.م. ارجاع دعوی را که طرف آن خارجی باشد به داوری، موکول به تصویب مجلس کرده است. این اصل به منظور حفظ حقوق و منافع و مصالح ملی ایران در مقابل اتباع بیگانه تصویب شده است. منطقی نیست که بپذیریم قانون گذار فقط در اختلافات محقق «دعاوی» چنین حمایتی را لازم دانسته و نسبت به اختلافات احتمالی آتی حساسیتی نداشته است زیرا این مستلزم نقض غرض است هر قراردادی با تبعه بیگانه زمینه ای برای یک دعوا است و اگر حکم را شامل شرط داوری ندانیم اتباع بیگانه می توانند در قراردادهای خود بدون دغدغه از نظارت دولت و مجلس، شرط داوری را به طرف ایرانی تحمیل کنند. چنین به نظر می رسد که محدودیت مذکور در اصل ۱۳۹ قانون اساسی و ماده ۴۵۷ قانون آ.د.م. شامل شرط داوری نیز باشد. بنابراین طرح اهلیت برای دولت در این مورد فاقد جامعیت لازم بوده و باید معتقد بود که موضوع اصل ۱۳۹ قانون اساسی در واقع از باب نظم عمومی و محدودیتی برای داور می باشد.

نتیجه گیری و پیشنهادات

در میان روش های مسالمت آمیز حل اختلاف که میان انسان ها متداول است که قبل از روش قضایی وجود داشته داوری است که ریشه در قرارداد دارد و مبتنی بر سیره عقلاست، حکمیت یا داوری دو هدف را دنبال می کند: کشف حقیقت و فصل دعوا. بطوری که داوری فصل دعوا غالبتر است زیرا جنبه ی خصوصی دارد و مبتنی بر قرارداد است. داوری و قاضی تحکیم که یک نوع نظام قضایی خصوصی است مورد قبول فقهای شیعه و سنی می باشد در این نظام، اصحاب دعوا می توانند بدون مراجعه به دستگاه قضایی با انتخاب فرد واجد شرایط ولی غیر منصوب، به فصل خصومت پردازد.

هدف از قرارداد داوری این است که شخص ثالث اختلاف موجود و یا اختلافات احتمالی را حل و فصل کند، بنابراین قرارداد داوری در عین حال تابع یک رابطه حقوقی اصلی است، فی نفسه یک قرارداد ناقص است و به تنهایی برای حصول هدف قرارداد کافی نیست و برای نیل به هدف قرارداد لازم است طرفین قرارداد دیگری با داور منعقد نمایند. اما در خصوص ارجاع اختلافات به داوری قاعدتاً هر اختلاف مدنی را نمی توان ارجاع کرد، اختلافاتی را که در عین حال با نظم عمومی و اخلاق حسنه ارتباط دارند مانند اختلافات ناشی از قراردادهای نامشروع و نیز دعاوی که قابلیت گذشت ندارند مانند دعوی حجر و هم چنین برخی از دعاوی را که قانونگذار صریحاً نام برده است مانند دعوی ورشکستگی، دعوی راجع به

اصل نکاح، اصل طلاق و نسب را نمی توان به داوری ارجاع کرد. با توجه به اینکه قانونگذار در مواد مختلف پیش بینی هایی برای قلمرو داوری انجام داده ولی به اندازه کافی به شرح قلمرو و محدودیت های آن نپرداخته است. در ایران روش های غیرقضایی نقش تعیین کننده ای در حل اختلاف ندارد و اشخاص جهت حل مشکل دادگاه را انتخاب می کنند دلیل این امر بخاطر نبود چارچوب های قانونی لازم، ناشناخته بودن روش های غیرقضایی، نبود موسسات فعال داوری و آی دی آر، علل فرهنگی و هم چنین کارایی و اقتدار آراء دادگاه برمی گردد. اما هرچقدر رجوع به نظام قضایی بیشتر باشد نشانگر فراوانی تعارضات در جامعه و یا عدم امکان حل و فصل غیرقضایی اختلافات است که هر دو از جامعه ی ناسالم حکایت دارد. با توجه به حجم زیاد پرونده های ورودی باید چاره ای اندیشید که هم از اطاله دادرسی و حجم پرونده های قضایی بکاهیم، زیرا ترویج روش های غیرقضایی حل و فصل اختلاف با توجه به ویژگی هایی که دارد مانند رسیدگی سریع تر، کم هزینه و دقیق توسط شخص متخصص منجر که می تواند موجب کاهش چشمگیر اطاله دادرسی و طرح دعاوی جدید قضایی شود.

پیشنهاد ما این است:

- ضرورت وضع و اصلاح پاره ای از مقررات در جهت تعیین اصول و قواعد حاکم بر روش های حکمیت

- حمایت قانونگذار از توافق نامه ی حل و اختلاف و تصویب قوانین جهت اجرای سریع آن ها (لازم الاجرا نمودن توافق نامه های حل اختلافات طرفین)

- فرهنگ سازی میان آحاد جامعه و اطلاع رسانی در خصوص مزایای استفاده از این روش ها در مقایسه با رسیدگی مراجع قضایی در جهت افزایش تمایل مردم به استفاده از این روش ها

- وضع تسهیلات و امتیازات برای استفاده کنندگان از روش های غیرقضایی به منظور ترغیب آنان جهت بکارگیری این روش های حل و فصل اختلاف میان اصحاب

- تشویق و کلا و کارشناسان و اعطای امتیازات به آنان در ارتباط با تمایل نمودن طرفین اختلاف به حل و فصل مناقشه به روش غیرقضایی

- زمینه سازی برای ایجاد موسساتی که بدون دخالت دولت خدمات مربوطه به روش های غیرقضایی را ارائه نماید.

- اعطای مدارک تخصصی به افراد آموزش دیده در جهت دادرسی بی طرفانه ی غیرقضایی، توسط قوه قضاییه.

- دولت با تصویب قوانین جدید استفاده از روش های غیرقضایی خصوصاً داوری را اجباری کند تا هم از تراکم پرونده های ورودی موجود دادگستری که موجب اطاله دادرسی گشته بکاهد و هم فرهنگ گذشت و مصالحه در جامعه ترویج پیدا کند. البته نه تصویب قوانین اجباری که موجب سلب اختیار ارجاع

اختلاف به دستگاه قضایی شود بلکه بصورتی باشد که در الویت اول به داوری رجوع شود و اگر اختلاف حل نگردد در دادگستری طرح مجدد شود تا هم از هزینه هایی که به دولت و مردم وارد میشود کم شود و هم از باز تراکم و خستگی پرسنل مراجع قضایی.

منابع

منابع فارسی

- ۱- الماسی، نجادعلی، تعارض قوانین، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۰
- ۲- الماسی، نجاد علی، حقوق بین الملل خصوصی، نشر میزان، ۱۳۸۲
- ۳- امیر معزی، احمد، داوری بین المللی در دعاوی بازرگانی، نشر دادگستر، ۱۳۸۷
- ۴- حاجتی کرمانی، علی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، انتشارات شغل دانشجو، تهران، ۱۳۶۲
- ۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمولوژی حقوق، گنج دانش، ج ۳، ۱۳۷۵
- ۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق ثبت، ج ۱، گنج دانش، ۱۳۵۶
- ۷- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانش نامه حقوقی، نشر امیر کبیر، ج ۱۳۷۲، ۳
- ۸- جنیدی، لعیان، قانون حاکم در داوری های تجاری بین المللی، نشر دادگستر، ۱۳۷۶
- ۹- ساکت، محمّدحسین، نهاد داوری تجاری بین المللی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۷
- ۱۰- سنگلجی، محمد، آیین دادرسی مدنی، انتشارات طه، قزوین ۱۳۸۷
- ۱۱- سنگلجی، محمد، قضا در اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، یکم جلدی، ۱۳۳۴
- ۱۲- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، انتشارات دراک، چاپ دوم، ۱۳۸۴
- ۱۳- صدرزاده افشار، سیدمحسن، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، نشر جهاد دانشگاهی، ج ۳، ۱۳۶۲
- ۱۴- صفایی، سیدحسین، حقوق مدنی و حقوق تطبیقی، نشر میزان، ۱۳۷۵
- ۱۵- صفایی، سیدحسین، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، انتشارات سمت، ۱۳۸۱
- ۱۶- صفری، محمد، ورشکستگی نظری و عملی، نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶
- ۱۷- کاتوزیان، ناصر، دوره عقود معین، ۱، نشر شرکت انتشار، ۱۳۷۳
- ۱۸- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (خانواده)، نشر شرکت انتشار، ج ۱، ۱۳۷۱
- ۱۹- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۷۶
- ۲۰- کلانتریان، مرتضی، بررسی مهمترین نظامهای حقوق داوری در جهان، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۲۱- گرجی، ابوالقاسم، بررسی مهمترین نظام های حقوقی داوری در جهان، نشر دفتر خدمات حقوق بین المللی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۴

- ۲۲- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- ۲۳- علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، پنج جلدی، چاپ بانک ملی، ۱۳۵۴
- ۲۴- محقق داماد، مصطفی، حقوق خانواده، انتشارات علوم اسلامی، ۱۳۶۵
- ۲۵- محمدی گیلانی، محمد، قضا و قضاوت در اسلام، انتشارات المهدی، ۱۳۶۹
- ۲۶- مدنی، سیدجلال الدین، آیین دادرسی مدنی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۰
- ۲۷- نصیری، مرتضی، حقوق چندملیتی، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۷۰
- ۲۸- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، نشر کانون و کلا دادگستری، ۱۳۶۹

منابع عربی

قرآن کریم

- ۱- اردبیلی، سیدالکریم الموسوی، فقه القضاء، منشورات مکتبه امیر المومنین، ۱۴۰۸ ه ق
- ۲- حر عاملی، محمد بن حسن (شهید ثانی)، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۸، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۶ ه ق
- ۳- حلی، ابوطالب محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر (فخر المحققین) ایضاح الفوائد، انتشارات الطبعه العلمیه، ۱۳۹۷ ه ق
- ۴- زمخشری، محمود ابن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه ق
- ۵- طوسی، محمد بن الحسن، المبسوط، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ه ق
- ۶- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، چاپ شش، تهران، دارالکتب اسلامیة، ۱۳۸۹ ه ق
- مقالات و سایر منابع

- ۱- اسکینی، ربیعا، اختیار دولتها و سازمانهای دولتی در مراجعه به داوری تجاری بین المللی، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۱۳۶۹، ۲۵
- ۲- داوید، رنه، داوری در تجارت بین المللی، ترجمه دکتر سیدحسین صفایی، نشر میزان، ۱۳۵۷
- صفایی، سید حسین، سخنی چند درباره نوآوریها و نارساییهای قانون داوری تجاری بین المللی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۶
- ۳- کاویانی، کورش، اصل ۱۳۹ قانون اساسی و شرط داوری، مجله پژوهشی حقوق و سیاست، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۳۲